

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: محدودیت‌ها، فرصت‌ها و فشارها^۱

امیرمحمد حاجی‌یوسفی^۲

مقدمه

سیاست خارجی کشورها تحت تأثیر دو عامل عمده شکل می‌گیرد که عبارتند از: الف) محیط ذهنی که همان ارزش‌ها و تصورات سیاست‌گذاران است و ب) محیط عینی که خود شامل دو بخش محیط داخلی (شرایط داخلی کشور) و محیط بین‌المللی (شامل محیط منطقه‌ای و محیط جهانی) است.^(۱) ارزش‌ها، تصورات و نگرانی‌های ملی سیاست‌گذاران بر آنچه که انجام دادنش برای آنان مطلوب است تأثیر می‌گذارد، اما محیط (داخلی، منطقه‌ای و جهانی) تعیین‌کننده آن چیزی است که دولت‌ها قادر به انجام آن هستند.^(۲)

شرایط محیط بین‌المللی (منطقه‌ای و جهانی) که شرایط سیستمی نامیده می‌شوند، از

۱. این مقاله بخشی از پروژه مطالعاتی نگارنده با دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی با عنوان: پیامدهای امنیتی و دگرگونی‌های منطقه‌ای برای جمهوری اسلامی ایران پس از جنگ سرد است.

۲. دکتر امیرمحمد حاجی‌یوسفی، استادیار علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی است.

دو طریق بر رفتار و سیاست خارجی دولت‌ها تأثیر می‌گذارند. نخست این که شرایط سیستمی در اغلب موارد به وجود آورنده محدودیت‌ها و در برخی موارد به وجود آورنده فرصت‌ها می‌باشند. این شرایط، محدوده ممکن برای کنش دولت‌ها را مشخص می‌سازند. اما شرایط سیستمی از یک راه دیگر نیز بر رفتار و سیاست خارجی دولت‌ها تأثیر می‌گذارند، بدین شکل که موجد برخی نیروهایی می‌شوند که دولت‌ها را به یک جهت خاص وامی‌دارند یا از آن باز می‌دارند. بدین ترتیب، اگر حتی شرایط سیستمی نتوانند تأثیر بسزایی بر شکل‌گیری اولیه خط‌مشی‌های سیاست خارجی یک دولت داشته باشند^۱، می‌توانند در موفقیت یا عدم موفقیت آن نقش محوری داشته باشند. در نتیجه، برای فهم سیاست خارجی کشورها (به‌ویژه کشورهای در حال توسعه) باید به سه عامل محدودیت‌ها، فرصت‌ها و فشارها توجه نمود. نگارنده بر این باور است که در مورد سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه باید بیشتر به محدودیت‌ها توجه داشت تا مطلوبیت‌ها. از این رو، برای فهم سیاست خارجی این کشورها، عنوان سیاست خارجی محدودیت - محور^۲ در مقابل سیاست خارجی مطلوبیت - محور^۳ را بکار می‌بریم.

در این مقاله به دنبال ارائه یک چارچوب اولیه برای فهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران هستیم. ادعای نگارنده این است که تغییر ساختار نظام بین‌الملل از دو قطبی به تک‌قطبی تأثیر تعیین‌کننده‌ای بر رفتار خارجی ایران گذاشته است. برای تأیید این ادعا، نخست، مروری بر مهم‌ترین مباحث تئوریک سیاست خارجی خواهیم داشت. دوم، به

۱. در اینجا تأکید عمده نگارنده در مورد جمهوری اسلامی ایران این است که اهداف و ابزارهای سیاست خارجی آن ممکن است بدون توجه به شرایط سیستمی شکل گرفته باشند و تأثیر محدودی از آن شرایط پذیرفته باشند، اما در عمل موفقیت یا عدم موفقیت این سیاست خارجی تحت تأثیر شرایط سیستمی فرار دارد.

2. Constraint-Centered

3. Utility-Centered

بررسی برخی از ادبیات موجود در مورد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران خواهیم پرداخت. سوم، برخی از چالش‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را برمی‌شماریم. چهارم، تاثیر تغییر ساختار نظام بین‌الملل بر سیاست خارجی ایران را بررسی می‌نماییم. در نهایت به ضرورت ارائه یک چارچوب مفهومی برای فهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران اشاره خواهیم داشت.

مباحث تئوریک سیاست خارجی

در این بخش به مروری مختصر بر ادبیات سیاست خارجی در رشته روابط بین‌الملل می‌پردازیم.^(۳) نظریه‌های روابط بین‌الملل از یک لحاظ به دو بخش نظریه‌های اندرکنش^۱ و نظریه‌های کنش^۲ تقسیم می‌شوند. نظریه‌های اندرکنش با روابط بازیگران در عرصه بین‌المللی سر و کار دارند، در حالی که نظریه‌های کنش صرفاً با یک بازیگر (یا کنش‌گر) درون نظام بین‌الملل سر و کار دارند. روابط بین‌الملل عبارت از: مطالعه اندرکنش بازیگران عرصه بین‌المللی است، در حالی که سیاست خارجی عبارت از مطالعه کنش بازیگران در عرصه بین‌المللی است. بدین ترتیب، نظریه اندرکنش عرصه بررسی روابط (سیاست، اقتصاد و فرهنگ) بین‌الملل است، در حالی که نظریه کنش عرصه بررسی سیاست خارجی است.

مطالعه اندرکنش یا روابط بین‌الملل به قدمت خود دولت - ملت‌ها می‌باشد. اما تحلیل سیاست خارجی به‌عنوان یک رشته متمایز تئوریک به‌طور عمده بعد از جنگ دوم جهانی به‌وجود آمد. در نظریه‌های سیاست خارجی، راه‌هایی که بازیگران و تصمیم‌گیرندگان به تحلیل موقعیت خویش می‌پردازند، اهداف خود را برمی‌گزینند، تصمیم می‌گیرند و در نهایت اجرا می‌کنند، مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این بررسی مسائلی چون اهداف سیاست

1. Interaction

2. Action

خارجی، ابزار آن، نحوه تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری، تحلیل توانایی‌ها و مقدرات و تأثیر ساختار محیط بر سیاست خارجی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

آغاز کار رشته سیاست خارجی را معمولاً سه منبع عمده می‌دانند: مقاله جیمز روزنا با عنوان «پیش‌نظریه‌ها و نظریه‌های سیاست خارجی»، کتاب ریچارد اسنایدر و همکارانش با عنوان «تصمیم‌گیری به‌مثابه رویکردی در مطالعه سیاست بین‌الملل» و کتاب هارولد و مارگارت اسپروات با عنوان «فرضیه‌های مناسبات انسان - محیط درون عرصه سیاست بین‌الملل». ^(۴) هر یک از این سه منبع نقشی محوری در گسترش مطالعات سیاست خارجی داشتند.

یکی از مهم‌ترین تأثیرات مقاله روزنا این بود که موجب شد اندیشمندان دیگر در رشته روابط بین‌الملل به دنبال ایجاد نظریه‌هایی عام و قابل کاربرد برای فهم رفتار خارجی دولت‌های گوناگون به شکلی سیستماتیک و علمی برآیند. روزنا بر این باور بود که برای فهم سیاست خارجی نیاز مبرمی به نظریه‌های عام و قابل آزمون وجود دارد و به دنبال این بود که جهت آن را در مقاله‌اش مشخص سازد. از دید او برای فهم سیاست خارجی باید به مشاهده و مقایسه دولت - ملت‌های مختلف پرداخت و از این طریق به نظریه‌هایی برای سیاست خارجی دست یافت.

کتاب ریچارد اسنایدر و همکارانش موجب تشویق پژوهش‌گران عرصه سیاست خارجی به نگاه به درون دولت - ملت به‌عنوان سطح تحلیل و تأکید بر بازیگران عرصه سیاست خارجی (تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران) گردید. در نتیجه اسنایدر و همکارانش بر این باور بودند که به جای بررسی نتایج سیاست خارجی، ضروری است که به تصمیم‌گیری در سیاست خارجی پرداخته شود. به عبارت دیگر، از دید آنان اگر کسی بخواهد چرایی حوادث، شرایط و الگوهای اندرکنش که از کنش دولت‌ها حاصل می‌شوند را درک نماید باید به تحلیل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی بپردازد.

هارولد و مارگارت اسپروات بیشتر به بررسی زمینه‌ها و محیط سیاست خارجی می‌پردازند. این دو بر این باورند که فهم نتایج سیاست خارجی نیاز به فهم اقدامات یا تصورات برای اقدام دارد و فهم این اقدامات نیز به نوبه خود نیاز به فهم محیط روانی^۱ افراد و گروه‌های تصمیم‌گیرنده در سیاست خارجی دارد. از دید آنان، محیط روانی عبارتست از: تصور و تفسیر تصمیم‌گیرندگان از زمینه بین‌المللی.

در مجموع آثار هر یک از این افراد، تأثیرات مهمی را بر عرصه مطالعات سیاست خارجی گذاشت و با ارایه برخی خطوط کلی راهنما، راه مطالعات بعدی را هموار نمود. ویژگی‌های تئوریک این آثار که بر مطالعات بعدی سیاست خارجی مؤثر بود را می‌توان به شکل زیر خلاصه نمود:

- آگاهی از تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی در فهم ماهیت انتخاب‌هایی که انجام می‌دهند، با اهمیت است،

- از ویژگی‌های خاص تصمیم‌گیرندگان در کشورهای مختلف برای ایجاد نظریه‌هایی عام و میان‌برد استفاده می‌شود،

- باید سطوح تحلیل متعدد از خرد تا کلان، برای نظریه‌پردازی در سیاست خارجی مورد استفاده قرار گیرد،

- مفاهیم و نظریه‌های علوم اجتماعی در کل می‌تواند به تلاش برای نظریه‌پردازی مساعدت نماید،

- فهم فرایند تصمیم‌گیری سیاست خارجی اگر نه بیشتر به همان اندازه فهم نتایج سیاست خارجی اهمیت دارد.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت این آثار دارای تأثیر تئوریک قابل توجهی در رشته

سیاست خارجی بودند و موجب شکل‌گیری سه شاخه در مطالعات سیاست خارجی با عنوان «سیاست خارجی مقایسه‌ای»، «تصمیم‌گیری سیاست خارجی» و «محیط و زمینه سیاست خارجی» گردیدند.

در بخش سیاست خارجی مقایسه‌ای، پژوهشگران در پیروی از روزنا به دنبال ایجاد نظریه‌ای چند سطحی و چند - ملتی هستند که با انباشت داده‌های دقیق تجربی امکان‌پذیر می‌گردد. در این حوزه مطالعاتی به‌طور عمده روش‌های کمی برای فهم سیاست خارجی به کار گرفته می‌شود. این پژوهشگران بر این باورند که می‌توان رفتار سیاست خارجی کشورها را در کل مورد مطالعه قرار داد و به نتایجی دست یافت. از این‌رو برای فهم سیاست خارجی به تحلیل حوادث سیاست خارجی یعنی آن چیزی که مظهر عملی سیاست خارجی است می‌پردازند. در نتیجه بررسی می‌کنند که چه کشوری نسبت به کدام کشور دیگر چه رفتاری را و چگونه انجام می‌دهد. این حوادث را می‌توان به شیوه‌های گوناگون تقسیم‌بندی کرد. مثلاً آیا رفتاری دوستانه بوده است یا خیر، از چه شیوه‌های استفاده شده است و چقدر منابع برای آن به کار گرفته شده است.

در بخش تصمیم‌گیری سیاست خارجی، پژوهشگران بر فرایند و ساختار گروه‌ها برای تبیین تصمیمات سیاست خارجی تاکید می‌ورزند. گروه‌ها به‌ویژه سازمان‌ها و بوروکراسی‌ها برای فهم سیاست خارجی مورد مطالعه قرار می‌گیرند. پرسش‌های عمده‌ای که این پژوهشگران در صدد پاسخگویی به آنها بر می‌آیند عبارتند از: مشکلات چگونه توسط گروه تشخیص داده می‌شوند؟ موقعیت‌ها چگونه درک می‌شوند و بازنمایی می‌گردند؟ گزینه‌ها چگونه پیدا شده و گسترش می‌یابند؟ چگونه یک گروه به تفسیری مشترک از موقعیت می‌رسد؟ چگونه یک گروه به دگرگون‌ساختن یک تفسیر حاکم می‌پردازد؟ چگونه یک گروه ابتکار به خرج می‌دهد و یاد می‌گیرد؟ چگونه خاطرات گروه بر کنش‌هایش تأثیر می‌گذارد؟

چگونه انواع مختلف شخصیت رهبری بر ساختار و فرایند گروه‌هایی که در خدمت او هستند، تأثیر می‌گذارد؟ و بالاخره، چگونه ساختار و فرایند یک گروه به فرهنگ اجتماعی ارتباط پیدا می‌کند؟

در بخش سوم یعنی محیط و زمینه سیاست خارجی، پژوهش‌گران با توجه به این که ذهن سیاست‌گذار خارجی لوحی نانوخته نیست، به فهم سیاست خارجی اقدام می‌نمایند. از این دید، ذهن سیاست‌گذار خارجی پر است از باورها، ایستارها، ارزش‌ها، انتظارات، احساسات و تصورات از خود و دیگران. پژوهش‌گران در این بخش یا عمدتاً بر جنبه‌های روان‌شناختی تأکید می‌ورزند و یا این که به زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی تصمیم‌گیری سیاست خارجی اشاره می‌نمایند. این بخش در حال حاضر بر ویژگی‌های افراد، تصورات، جامعه و فرهنگ، جامعه سیاسی (پولیتی) و نظام بین‌الملل تأکید می‌نماید.

ادبیات موجود در مورد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

بهجت کورانی بر این باور است که در مطالعه سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه، سه رویکرد عمده قابل تشخیص است. نخست، رویکرد روان‌شناختی است که سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه را مساوی با کارکرد طرز تلقی‌ها و طرز تفکرهای یک رهبر می‌داند. از دید این رویکرد، رهبران (پادشاهان، روسای جمهور و...) منبع اصلی سیاست خارجی محسوب می‌شوند. بر این اساس، برای فهم سیاست خارجی یک کشور در حال توسعه، شناخت ویژگی‌های رهبران اصلی آن کفایت می‌کند و عوامل دیگر از اهمیت به‌سزایی برخوردار نیستند.

رویکرد دوم، به رویکرد قدرت‌های بزرگ معروف است که مطابق با آن سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه چیزی جز بازتاب و انعکاس سیاست خارجی قدرت‌های

بزرگ نیست. از دید این رویکرد، سیاست خارجی دولت‌های در حال توسعه تابعی از سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ است و از پویایی درونی و استقلال برخوردار نیست. سیاست خارجی و روابط قدرت‌های بزرگ که در مجموع تشکیل دهنده نظام بین‌الملل است، تعیین‌کننده سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه و ضعیف می‌باشد.^(۵)

رویکرد سوم، با عنوان رویکرد تقلیل‌گرا یا مدل‌ساز، سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه را دارای استقلال از محرک‌های خارجی و مبتنی بر پویایی‌های داخلی می‌داند. براساس این رویکرد، سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه به‌طور دقیق با همان فریندها و محاسباتی که سیاست خارجی کشورهای توسعه یافته را شکل می‌دهد، تعیین می‌شود. از این‌رو ضروری می‌نماید که به نظریه‌پردازی در مورد سیاست خارجی این کشورها پرداخته شود.

رویکرد روان‌شناختی برای درک سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه، درک رهبران را ضروری می‌داند، زیرا بر این باور است که سیاست خارجی این کشورها مساوی با باورها و تصمیمات رهبران ایزوله از تأثیرات محیطی می‌باشد. رویکرد دوم نیز بر این باور است که سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه از خود استقلال نداشته و تابعی از سیاست خارجی ابرقدرت‌هاست. هر دو رویکرد در این مورد که سیاست خارجی این کشورها را ایستا و غیرپویا می‌دانند مشترک هستند و صرفاً عوامل داخلی یا خارجی را تأثیرگذار می‌دانند. افزون‌بر این، هر دو رویکرد بر این باورند که سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه یک استثناء است و با عواملی که در فهم سیاست خارجی کشورهای توسعه یافته به کار می‌روند، قابل درک نیستند.

اما رویکرد سوم بر این باور است که سیاست خارجی این کشورها از نوعی پویایی برخوردار بوده و برای فهم آن باید به عوامل مختلف داخلی و خارجی توجه کرد. در نتیجه

سیاست خارجی این کشورها یک استثناء نبوده و همان عواملی که در سیاست خارجی کشورهای توسعه یافته دخیل هستند در اینجا نیز می‌توانند مؤثر باشند. البته این به معنای انکار این واقعیت نیست که عوامل گوناگونی از جمله عوامل روان‌شناختی یا محیطی (برای نمونه ساختار نظام بین‌الملل) می‌توانند بر سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه مؤثر باشند. بلکه بدین معناست که سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه افزون‌بر تأثیراتی که از رهبران خود یا ابرقدرت‌ها می‌پذیرند، از عوامل دیگری نیز تأثیر می‌پذیرند که باید مطالعه و مشخص گردد.

با توجه به تمایل به رویکرد اول و دوم در مطالعه سیاست خارجی ایران (قبل از انقلاب)، و بی‌توجهی به رویکرد سوم، فهم تئوریک سیاست خارجی ایران به شکلی جدی تعقیب نشده است.^(۶) در مطالعه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز با همین مشکل مواجه هستیم، بدین معنا که هر چند نمی‌توان گفت رویکرد اول یا دوم نیز مورد اقبال واقع شده‌اند، اما نظریه‌پردازی در مورد سیاست خارجی نیز به شکلی جدی پیگیری نشده است.^(۷) منابع موجود در مورد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نه تنها انگشت شمارند، بلکه بعضاً در مورد سیاست خارجی جمهوری اسلامی از چارچوب علمی خارج گشته‌اند و ایدئولوژیک، غیر تئوریک و غیر مستند می‌باشند. این کتاب‌ها ایدئولوژیک هستند، بدین معنا که یا با دیدگاه ضدیت با جمهوری اسلامی ایران قلم زده شده است و یا اینکه در موافقت با جمهوری اسلامی، اثری صرفاً توصیفی و تبلیغاتی ارائه گشته است. یک کتاب علمی باید جداً از ارزش‌دواری‌های شخص‌نویسنده، به توصیف و تحلیل پدیده مورد مطالعه بپردازد. صرف دوستی یا دشمنی با پدیده نباید از بررسی علمی آن جلوگیری به عمل آورد.

هم‌چنین عمده منابعی که در مورد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نوشته

شده از یک ضعف دیگر رنج می‌برند و آن غیرتئوریک بودن آنهاست. به عبارت دیگر، این مطالعات غیرروشن‌مند بوده و کمتر از نظریه‌های سیاست خارجی و روابط بین‌الملل در تبیین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بهره برده شده است.^(۸) برای نمونه تعدادی از کتبی که در داخل کشور در این مورد به زیور طبع آراسته گشته اند، دارای این ضعف اساسی می‌باشند.

در نهایت، برخی منابع موجود در مورد سیاست خارجی جمهوری اسلامی به بررسی این موضوع بدون ارائه سند و مدرک قابل قبول پرداخته است. به عبارت دیگر، برخی از این بررسی‌ها مبتنی بر واقعیت‌ها، اسناد، مصاحبه‌ها و مشاهده‌های عینی صورت نگرفته و به جای ارزیابی دقیق و مستند، صرفاً به اظهارنظرهای فیلسوفانه اکتفا شده است.

البته باید اذعان کرد که مطالعه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با دو مشکل عمده روبروست. نخست این که سیاست خارجی به‌عنوان حوزه انحصاری دولت انگاشته شده است و در نتیجه چنین تصویری حداقل در داخل کشور و میان پژوهش‌گران به‌وجود آمده که امکان بحث و نظر در باره این موضوع به اندازه کافی وجود ندارد. دوم این که دسترسی به منابع به‌ویژه مطالعه تصمیم‌گیرندگان و شیوه‌های تصمیم‌گیری تقریباً کاری غیرممکن می‌باشد. در نتیجه توجه ناچیزی به این مسأله مهم صورت گرفته (به‌طور عمده در داخل کشور این‌گونه بوده است) و نظریه‌پردازی در مورد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به‌ندرت دیده می‌شود.

چالش‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

به نظر نگارنده، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در حال حاضر دارای سه اولویت اساسی و عمده است. نخست، مسأله نوسازی و توسعه کشور است. جمهوری

اسلامی ایران باید بتواند نوعی رفاه مادی و معنوی قابل قبول برای مردم فراهم نماید. این امر جز با یک سیاست خارجی خردمندانانه و مدبرانه مبتنی بر تنش زدایی و همکاری امکان پذیر نمی‌گردد. دوم، مسأله حفظ اسلام و منافع اسلامی است. جمهوری اسلامی به عنوان یک حکومت دینی باید از کیان اسلام دفاع به عمل آورد و کلیه سیاست‌ها و خط‌مشی‌های خود را در این راستا جهت‌دهی کند. دفاع از اسلام و مسلمان‌ها وظیفه یک حکومت اسلامی است و این وظیفه باید با یک سیاست خارجی کارآمد دنبال شود. بدین ترتیب، جمهوری اسلامی متحمل یک وظیفه و بار اضافی در مقایسه با کشورهای لائیک بوده و باید اهداف ملی خود را با اهداف فراملی اسلام سازگار سازد. سوم، مخالفت با زورگویی و سلطه طلبی به‌ویژه هژمونی‌گرایی آمریکاست. مخالفت با دنیای تک‌قطبی که در آن کشوری چون آمریکا یکه‌تاز عرصه بین‌المللی باشد، از اولویت‌های اساسی جمهوری اسلامی ایران است.

باتوجه به این اولویت‌ها، نگارنده بر این باور است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با چالش‌هایی عمده مواجه است که در زیر به شکل مختصر ارائه می‌گردد. براساس تعریف سیاست خارجی به‌عنوان استراتژی‌هایی که توسط دولت‌ها برای هدایت کنش‌هایشان در عرصه بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرد، می‌توان دریافت که سیاست خارجی نشان‌دهنده یک سلسله از اهداف است که کشورها جهت نیل به آنها از ابزارهایی استفاده می‌برند. باتوجه به این که کشورها در خلأ عمل نمی‌کنند، در نتیجه باید محیطی را که در آن قرار دارند نیز مورد توجه قرار داد. بدین ترتیب، در سیاست خارجی باید به سه مسأله اهداف، ابزارها (تکنیک‌ها) و سیستم‌ها (محیط داخلی کشور، منطقه‌ای و جهانی) توجه داشت. از آنجا که در دنیایی زندگی می‌کنیم که لحظه به لحظه در حال دگرگونی است، باید با شناخت کامل این دگرگونی‌ها به پی‌ریزی استراتژی سیاست خارجی پرداخت. پرسش این است که آیا دگرگونی‌هایی که در دنیای اطراف ما در حال اتفاق افتادن است، موجب دگرگونی

در اهداف، ابزارها و سیستم می‌شود یا خیر؟ و اگر موجب دگرگونی می‌شود چه پیامدهایی را در بر خواهد داشت؟

همان‌گونه که قبلاً تأکید نمودیم، اهداف سیاست خارجی تعیین‌کننده مطلوب‌ها و ابزارهای سیاست خارجی تعیین‌کننده ممکن‌هاست. به عبارت دیگر، اهداف عبارت از اموری است که نیل به آنها مطلوب و موردنظر تصمیم‌گیرندگان می‌باشد، در حالی که ابزارها مشخص‌کننده اموری است که نیل به آنها ممکن است. سیستم در این میان هم بر تعیین اهداف و هم بر دسترسی به ابزارها تأثیر به‌سزایی می‌گذارد. اگر این را بپذیریم، به این نتیجه می‌رسیم که دگرگونی در سیستم (محیط داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی) خواه ناخواه موجب دگرگونی در اهداف و ابزارها می‌گردد. حال وظیفه سیاست‌گذار خارجی این است که با تبیین دگرگونی‌های سیستمی (یا محیطی) میزان و نحوه دگرگونی‌های ضروری در اهداف و ابزارها را در هر مقطع زمانی مشخص سازد. خلاصه این که این امر نشان‌دهنده پویایی سیاست خارجی است بدین معنا که نمی‌توان کشوری را فرض کرد که سیاست خارجی ثابت و ایستا داشته باشد. به سبب دگرگونی‌های سیستمی، خواه ناخواه کشورها مجبور می‌شوند که دگرگونی‌هایی در اهداف و ابزارهای سیاست خارجی خویش پدید آورند.

دگرگونی سیستمی (محیطی) در سه عرصه زیر قابل فهم است:

۱. محیط داخلی: منظور بررسی دگرگونی در محیط داخلی یک کشور است. با توجه به این که در عصر اطلاعات و ارتباطات زندگی می‌کنیم، دگرگونی‌های سریعی در محیط داخلی به وجود می‌آید که می‌تواند ضرورت دگرگونی در اهداف سیاست خارجی را گوشزد نماید و هم چنین در ابزارهای در دسترس تغییر بوجود آورد. برای نمونه می‌توان به افکار عمومی و گروه‌های داخلی کشور اشاره نمود. بدیهی است که افکار عمومی می‌تواند در جهت‌گیری و هم‌چنین موفقیت یا عدم موفقیت سیاست خارجی نقش ایفا نماید. هم‌چنین

وجود گروه‌های مختلف و جناح‌های فکری و سیاسی می‌تواند بر جهت‌گیری سیاست خارجی مؤثر باشد.

۲. محیط منطقه‌ای: منظور منطقه‌ای است که یک کشور در آن زیست می‌کند. این منطقه نیز مسلماً در حال دگرگونی است. برای نمونه ایران در منطقه خاورمیانه (شامل زیرسیستم‌های شرق مدیترانه، خلیج فارس، آسیای مرکزی و قفقاز و آسیای جنوب غربی) قرار دارد. ائتلاف‌های جدید، اضمحلال ائتلاف‌های قبلی، سمت‌گیری‌های جدید در سیاست خارجی کشورها و... دگرگونی در موازنه قدرت و عواملی دیگر از این قبیل می‌تواند بر سیاست خارجی یک کشور تأثیرگذار باشد.

۳. محیط جهانی: منظور کل نظام بین‌الملل است که دستخوش دگرگونی دائمی است. پس از فروپاشی شوروی و نظام دوقطبی یک محیط جدید بین‌المللی پدید آمد که در حال انتقال بود. این نظام در حال انتقال چه ویژگی‌هایی دارد و به چه سمتی حرکت می‌کند، مسائلی است که باید درک گردد. بدیهی است شکل نظام بین‌الملل به‌ویژه ساختار آن که دوقطبی باشد یا چندقطبی، بر سیاست خارجی کشورها مؤثر است.

در هر یک از این محیط‌ها، دگرگونی به‌وجود می‌آید. دگرگونی‌ها در محیط یک کشور هم برای آن ایجاد فرصت و هم ایجاد محدودیت می‌نماید. افزون بر این، این دگرگونی‌ها می‌تواند موجب آزاد شدن نیروهایی گردد که فشارهایی را برای کشورها تولید نماید. باید با شناخت این دگرگونی‌ها به شناخت فرصت‌ها و محدودیت‌ها از یک‌سو و فشارها از سوی دیگر، دست یافت. بدین ترتیب می‌توان گفت هر کشور در یک محیط (شامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌الملل) قرار گرفته که به عبارتی محیط امنیتی آن محسوب می‌شود. این محیط موجب تهدیدها، فرصت‌ها و فشارهایی برای کشورها است.

هر کشور باید براساس اهدافی که دارد به تشخیص منافع خود بپردازد و سپس به دنبال

نیل به آن اهداف برآید. با توجه به دگرگونی محیطی، طبیعی است که هم اهداف و هم ابزارها دگرگون می‌شوند. هر چه سریع‌تر فهم ضرورت دگرگونی در میان تصمیم‌گیرندگان یک کشور پیدا شود، سریع‌تر می‌توانند خود را با شرایط جدید در راستای نیل به اهداف و کسب منافع ملی انطباق دهند. استراتژیست سیاست خارجی نه تنها وظیفه دارد که دگرگونی‌های محیطی را تبیین نماید، بلکه موظف است شرایط فهم ضرورت دگرگونی (در اهداف یا ابزارها) را برای تصمیم‌سازان به وجود آورد. از این رو صرفاً کافی نیست که بدون تغییر محیط ذهنی سیاست‌گذاران به تبیین دگرگونی‌های محیط داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی بپردازیم. به عبارت دیگر، دگرگونی در محیط ذهنی تصمیم‌ساز و تصمیم‌گیر است که می‌تواند انطباق با شرایط جدید را ممکن سازد، در غیر این صورت هر چند دگرگونی‌های عظیمی هم در محیط رخ نماید، باز تصمیم‌ساز و تصمیم‌گیر در فضای محیط ذهنی خویش غوطه می‌خورد.^۱

بدین ترتیب، نگارنده بر این باور است که برای طراحی استراتژی سیاست خارجی باید از تبیین دگرگونی‌های محیطی آغاز کرد و سپس تلاش نمود تا محیط ذهنی تصمیم‌گیرنده نیز دستخوش دگرگونی لازم گشته و در نتیجه انطباق با شرایط جدید با تصمیمی خردمندانه عملی گردد. از این رو نگارنده برای بحث‌های مفهومی و شناختی (به عبارت دیگر، تئوریک) در سیاست خارجی اهمیت فوق‌العاده قائل است. اهداف سیاست خارجی براساس نقشی که یک دولت برای خود تصور می‌نماید شکل می‌گیرد. تصور نقش^۲ تعیین‌کننده سمت‌گیری‌ها، اهداف و استراتژی‌ها در سیاست خارجی است. با به کارگیری ابزارهایی جهت نیل به اهداف، کنش‌ها به وجود می‌آیند که همان اجرای نقش^۳ است. البته باید توجه داشت که دولت‌ها براساس اهدافی که دارند، تصمیم می‌گیرند که از کدام ابزار استفاده ببرند که در نتیجه در فاصله

۱. البته باید توجه داشت که در کشوری که سیاست خارجی وجود داشته باشد و راه‌های تأثیرگذاری یافت شود، استراتژیست می‌تواند بر تصمیم‌گیرندگان مؤثر باشد والا فلا.

میان اهداف و ابزارها باید به فرایند تصمیم‌گیری نیز توجه داشت. بدین ترتیب، فهم ۱. تصور نقش، ۲. ابزارها و اجرای نقش، و ۳. فرایند تصمیم‌گیری، با توجه به محیطی که یک کشور در آن زیست می‌نماید، حائز اهمیت است:

بدین ترتیب چالش‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (مشمول بر فرصت‌ها، محدودیت‌ها و فشارها) را می‌توان در سه سطح زیر مورد بررسی قرار داد:

۱. در سطح تثوریک (مربوط به تصور نقش) یا چالش تثوریک^۱
۲. در سطح ابزارها شامل توانایی‌ها و کنش‌ها (مربوط به اجرای نقش) یا چالش ابزاری^۲
۳. در سطح تصمیم‌گیری یا چالش تصمیم‌گیری.^۳

ساختار نظام بین‌الملل و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

مطابق نظریه کنت والتز، ساختار نظام بین‌الملل نقش شکل‌دهنده و حتی تعیین‌کننده بر رفتار خارجی دولت‌ها دارد. از این‌رو، تغییر ساختار نظام بین‌الملل موجب تغییر در رفتار خارجی دولت‌ها می‌گردد. براین اساس، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باید در دو مقطع نظام دو قطبی (۱۹۹۱-۱۹۷۹) و پسا دو قطبی یا چندقطبی معطوف به تک قطبی (۱۹۹۱ تاکنون) تغییراتی به خود دیده باشد. حال پرسش اصلی این است که این تغییرات چه بوده است.

برای فهم این تغییرات لازم است به تأثیرات ساختار نظام دو قطبی بر منطقه خاورمیانه و در نتیجه رفتار خارجی دولت‌ها در این منطقه بپردازیم. نظام بین‌الملل از اواخر

1. Theoretical Challenge

2. Instrumental Challenge

3. Decision-making Challenge

دهه ۱۹۴۰ میلادی تا اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی، یک نظام دو قطبی بود که ویژگی اساسی آن را منازعه و رقابت میان ایالات متحده آمریکا و شوروی تشکیل می‌داد. در کنار دو قطب آمریکا و شوروی، دو بلوک شکل گرفت که در عرصه‌های نظامی، سیاسی - دیپلماتیک و اقتصادی به رقابت می‌پرداختند.

نظام دو قطبی و جنگ سرد دارای چهار پیامد عمده برای منطقه خاورمیانه بود.^(۹) نخست، این که نظام دو قطبی و آغاز جنگ سرد موجب شد تا استعمار به شکل رسمی از خاورمیانه رخت بربندد. از یک سو، شوروی به صورت تشویق‌کننده و حمایت‌گر نهضت‌ها و حکومت‌های ملی در خاورمیانه درآمد. از سوی دیگر، آمریکا به سبب ترس از نفوذ کمونیسم در منطقه به تشویق روند استعمارزدایی پرداخت. از این رو، هر چند برخی نهضت‌های ملی قبل از آغاز جنگ سرد شکل گرفته بودند، اما ظهور نظام دو قطبی و جنگ سرد این نهضت‌ها را تقویت نموده و تداوم حضور استعمار را دشوار ساخت.

دوم این که استقلال دولت‌های ملی در خاورمیانه راه را برای همراهی ایدئولوژیک آنها با یکی از دو ابرقدرت آمریکا و شوروی هموار کرد. تعدادی از کشورهای منطقه خاورمیانه به اتخاذ ایدئولوژی سوسیالیسم یا شبه سوسیالیسم پرداختند. این در حالی است که اکثر کشورهای منطقه خاورمیانه به شیوه سرمایه داری غربی تمایل نشان دادند.

سوم این که رقابت استراتژیک میان دو ابرقدرت موجب شد تا منازعات منطقه‌ای رنگ و بوی نظام جنگ سرد را به خود بگیرند. رقابت‌ها و منازعات میان کشورهای منطقه مانند اعراب و اسرائیل، ایران و عراق، عربستان سعودی و مصر، ترکیه و سوریه و یمن شمالی و جنوبی، بُعد بین‌المللی پیدا کرده و متأثر از جنگ سرد میان دو ابرقدرت گردیدند.

بالاخره چهارم این که تحت تأثیر نظام دو قطبی، اتحادها و دسته‌بندی‌هایی در منطقه خاورمیانه شکل گرفت که طی آن کشورهای منطقه خود را با یکی از دو ابرقدرت متحد

نمودند. از این رو کشورهای محافظه کار عرب، ایران و ترکیه با ایالات متحده آمریکا به اتحاد دست یافتند در حالی که کشورهایی چون مصر، الجزایر، لیبی، عراق، سوریه و یمن جنوبی در بلوک شوروی جای گرفتند.^(۱۰)

در مجموع می توان گفت نظام دو قطبی همکاری ها یا اتفاق های متقارن (میان دولت های منطقه) و غیر متقارن (میان دولت های منطقه از یک سو و یکی از دو ابرقدرت از سوی دیگر) در خاورمیانه را به شکلی خاص سامان داد. به عبارت دیگر، سیاست خارجی دولت های منطقه (همکاری و منازعه) تحت تأثیر ساختار نظام دو قطبی شکل گرفت. ایران نیز مانند بقیه کشورهای منطقه به درون اتفاق های متقارن و غیر متقارن کشیده شد و از یک سو به شکل متحد ایالات متحده آمریکا درآمد و از سوی دیگر در دسته بندی های منطقه ای داخل بلوک محافظه کار قرار گرفت.

در زمان سرنگونی دولت پهلوی و تأسیس دولت جمهوری اسلامی ایران، ساختار نظام دو قطبی و جنگ سرد هم چنان باقی بود. از این رو، براساس نظریه واقع گرایی ساختاری والتز، از آنجا که ساختار نظام بین الملل مهم ترین شکل دهنده و تعیین کننده رفتار خارجی دولت ها در نظر گرفته می شد و این ساختار نیز دستخوش تغییر نگشته بود، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به رغم تغییر حکومت نباید لزوماً تغییر می کرد. به عبارت دیگر، براساس منطق نظام دو قطبی و جنگ سرد، ایران باید هم چنان خود را با یکی از دو ابرقدرت متحد می ساخت.

اما چنین اتفاقی حاصل نشد و جمهوری اسلامی ایران سیاست خارجی خود را بر مبنای اصل نه شرقی - نه غربی مبتنی ساخت. ایران به دنبال آن بود که استقلال و عدم تعهد خویش نسبت به هر یک از دو ابرقدرت را نشان داده و از این رو در هیچ یک از دسته بندی های منطقه ای که متأثر از ساختار دو قطبی در منطقه خاورمیانه شکل گرفته بودند، قرار نگیرد.

مهم‌ترین اولویت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در بدو تأسیس پایان‌بخشیدن به اتحاد کشور با آمریکا بود. از این‌رو ایران در ۲۲ اسفند ۱۳۵۷ از عضویت در سازمان پیمان مرکزی (سنتو) خارج گشت. هم‌چنین در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ پیمان دفاعی ایران و ایالات متحده که انعقاد آن به ۱۵ اسفند ۱۳۳۸ بازمی‌گشت، ملغی گشت. در همین روز، مواد ۵ و ۶ معاهده ۱۹۲۱ ایران با اتحاد شوروی که براساس آنها شوروی به خود حق می‌داد که هرگاه امنیت خود را در خاک ایران در معرض تهدید ببیند نیرو به ایران گسیل نماید، نیز از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران ملغی اعلام گردید.^(۱۱)

از این‌رو، باید گفت هر چند ساختار نظام دوقطبی بر سیاست خارجی ایران تا قبل از وقوع انقلاب اسلامی مؤثر بود، اما ظاهراً پس از تشکیل جمهوری اسلامی ایران این تأثیر دیگر وجود نداشت. با تأسیس دولت جمهوری اسلامی در ایران در سال ۱۹۷۹ تا اواخر دهه ۱۹۸۰ میلادی که نظام دوقطبی پایان گرفت، سیاست خارجی ایران بر این انگاره استوار بود که جنگ سرد و نظام دوقطبی بر رفتار خارجی ایران تأثیر ندارد. از این‌رو سیاست نه شرقی - نه غربی مبتنی بر انکار سیاست متعارف دولت‌های منطقه خاورمیانه یعنی اتحاد یا اتفاق با هر یک از دو ابرقدرت بود، سیاستی که ساختار نظام دوقطبی بر دولت‌ها تحمیل می‌نمود. به عبارت دیگر، شرایط خودیاری‌ای که نظام دوقطبی موجد گشته بود مستلزم آن بود که کشورها در منطقه‌ای چون خاورمیانه در یکی از دو بلوک متحدان آمریکا یا متحدان شوروی درآیند. اما جمهوری اسلامی ایران با اعلام سیاست نه شرقی - نه غربی برای حفظ استقلال و آزادی عمل خویش در نظام بین‌الملل تلاش داشت. این امر در دهه ۱۹۸۰ میلادی ممکن بود، زیرا ساختار نظام دوقطبی و جنگ سرد تا حدی منعطف‌تر از گذشته شده بود و رقابت جدی میان دو ابرقدرت به‌ویژه در خاورمیانه وجود نداشت. در نتیجه سیاست خارجی ایران مبتنی بر اتفاق با قدرت‌ها نبود، بلکه مبتنی بر کناره‌گیری از آنها بود.

اما پایان نظام دوقطبی و فروپاشی نظام جنگ سرد، موجب تغییر در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران گردید. به عبارت دیگر، هر چند در فاصله سال‌های ۱۹۹۱ - ۱۹۷۹ که نظام دوقطبی همچنان پابرجا بود و به‌رغم پیش‌بینی و انتظار نظریه واقع‌گرایی ساختاری والتز، جمهوری اسلامی ایران به اتخاذ سیاست خارجی مبتنی بر کناره‌گیری^۱ تحت عنوان سیاست نه شرقی - نه غربی پرداخت، اما پایان نظام دوقطبی و آغاز نظام بین‌المللی جدید که شباهت زیادی به نظام تک‌قطبی تحت رهبری آمریکا داشت، موجب تغییر در سیاست خارجی ایران گردید. همان‌گونه که نظریه واقع‌گرایی ساختاری پیش‌بینی می‌کرد، شرایط خودیاری جدیدی که در اثر ظهور ساختار تک‌قطبی یا چندقطبی معطوف به تک‌قطبی به وجود آمده بود، جمهوری اسلامی ایران را مجبور ساخت تا در رفتار خارجی خویش تغییر ایجاد کند و به جای سیاست کناره‌گیری مبتنی بر نه شرقی - نه غربی به سیاست اتفاق یا اتحاد رو آورد. هر چند سیاست خصومت‌آمیز نسبت به ایالات متحده آمریکا تداوم یافت، اما ایران تلاش کرد تا جهت پیشبرد سیاست خارجی مقابله‌گرایانه خویش به نوعی همکاری استراتژیک با قدرت‌های رقیب آمریکا به‌ویژه روسیه دست پیدا کند.^(۱۲)

دلیل اصلی تغییر در سیاست خارجی ایران عبارت از شرایط جدید خودیاری بود که در اثر ظهور ساختار جدید نظام بین‌الملل یعنی ساختار تک‌قطبی پدیدار گشت. نظام تک‌قطبی در حال ظهور به رهبری آمریکا دولت‌ها را مجبور می‌ساخت که در صورت نیاز به تضمین امنیتشان، به‌ناچار دست به دامن تک‌قطبی گردند. به عبارت دیگر، نظام بین‌الملل تک‌قطبی (یا چندقطبی معطوف به تک‌قطب) موجب می‌شد که هیچ‌کشوری جز تک‌قطب نتواند امنیت کشورهای یک منطقه مانند خاورمیانه را تضمین نماید. از این‌رو است که می‌بینیم مهم‌ترین پیامد پایان نظام دوقطبی در خاورمیانه این بود که بسیاری از متحدان عرب

1. Exclusion

شوروی سابق رو به سوی آمریکا برای تضمین امنیتشان بیاورند.^(۱۳)

نظام تک قطبی در حال ظهور هم چنین دولت‌ها را مجبور ساخت تا برای کسب امنیت به تلاش زیادی دست بزنند.^(۱۴) به دلیل فقدان رقیب استراتژیک برای تک قطب، کشورهای کوچک در یک منطقه مانند خاورمیانه باید تلاش زیادی می نمودند تا حمایت تک قطبی را جلب نمایند، والا در بسیاری موارد به علت نبود رقابت استراتژیک با یک قدرت دیگر هیچ ضرورتی ندارد که تک قطب از آنها حمایت به عمل آورد. به عبارت دیگر، مهم ترین دلیل توجه خاص دو ابر قدرت به کشورهای خاورمیانه در طول جنگ سرد، رقابت استراتژیک میان این دو برای جلوگیری از سلطه دیگری بود. در نتیجه با فروپاشی نظام دو قطبی و در نظام تک قطبی در حال ظهور به رهبری آمریکا، اهمیت استراتژیک دولت‌های کوچک منطقه ای رو به کاهش گذاشت. از این رو، این کشورها باید تلاش زیادی از خود نشان داده تا تک قطب هم چنان آنها را به عنوان کشورهای دارای ارزش استراتژیک مورد حمایت قرار دهد. این ضرورت موجب شد که فعالیت‌های منطقه ای دولت‌های هر منطقه افزایش یابد که این می توانست شکل همکاری یا منازعه به خود گیرد. برای نمونه، منطقه خاورمیانه پس از فروپاشی نظام دو قطبی شاهد این بود که همکاری جای رقابت در حل منازعه اعراب و اسرائیل را گرفت.^(۱۵)

ضرورت ارائه چارچوبی مفهومی برای فهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

درک سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران امری بسیار پیچیده و دقیق است. از یک سو، بررسی سیاست خارجی این کشور می تواند با کمک گرفتن از نظریه های علوم اجتماعی به طور عام و نظریه های روابط بین الملل و سیاست خارجی به طور خاص صورت گیرد. از سوی دیگر، به سبب ویژگی های منحصر به فرد جمهوری اسلامی ایران، باید دقت شود که برای فهم رفتار آن باید به این ویژگی ها نیز توجه نمود.

جمهوری اسلامی ایران کشوری با ملاحظات ملی (صرفاً مربوط به سرزمین ایران) و فراملی (به‌طور عمده مربوط به سرزمین اسلام) است. به عبارت دیگر، در اینجا هم منطق دولت - ملت و هم منطق دین یا به عبارتی ایدئولوژی حائز اهمیت است.^(۱۶) ایجاد نوعی موازنه میان این دو منطق که در برخی موارد متنافر می‌نمایند، وظیفه‌ای بسیار دشوار بر دوش سیاست‌گذاران ایران به‌ویژه در عرصه سیاست خارجی نهاده است. در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی و هم‌چنین در قانون اساسی کشور که در همان ابتدا به نگارش درآمد، در عرصه سیاست خارجی نوعی برتری منطق فراملی (اسلامی یا ایدئولوژیک) بر منطق ملی (دولت) چه در نظر و چه در عمل قابل مشاهده بود. اما ضرورت‌های محیطی به تدریج موجب شد تا دولت جمهوری اسلامی به اهمیت این وظیفه پی ببرد که باید میان منطق ملی و فراملی به نوعی موازنه برقرار نماید. این فهم به‌طور عمده از طریق محدودیت‌هایی که محیط به‌وجود آورده بود، قابل درک است. اما در سال‌های بعد به‌ویژه سال‌های پس از رحلت حضرت امام (قدس سره)، به تدریج در برخی مقاطع شاهد اولویت دادن و ارجحیت بخشیدن منطق ملی بر منطق فراملی بودیم. این امر به‌ویژه به سبب فشارهایی بود که محیط (به‌طور عمده محیط بین‌المللی، حال چه منطقه‌ای و چه جهانی) بر جمهوری اسلامی وارد ساخته و جهت‌گیری آن را معین می‌ساخت.

برخی صاحب‌نظران براساس جهت‌گیری‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، مقاطع مختلف سیاست خارجی کشور را مشخص ساخته‌اند.^(۱۷) به نظر می‌رسد این مقاطع نشان‌دهنده سیر حرکت از مرحله اولویت منطق فراملی (ایدئولوژیک) بر ملی (دولت)، به مرحله موازنه میان منطق فراملی و ملی و در نهایت مرحله اولویت منطق ملی بر فراملی باشد. به عبارت دیگر، نگارنده بر این باور است که در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، شاهد نوعی انتقال از سیاست خارجی مطلوبیت - محور به سیاست خارجی

محدودیت محور بوده‌ایم که این امر به واسطه فشارهایی که در اثر تغییر نظام دو قطبی به نظام تک قطبی حاصل شده، به وجود آمده است.

از این رو می‌توان گفت، درک سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با توجه به دو مسأله اساسی میسر می‌گردد. نخست این که این کشور مانند هر کشور در حال توسعه در سیاست خارجی‌اش با حداقل سه معمای عمده یعنی معمای نیاز به کمک خارجی - استقلال، معمای منابع - اهداف، و معمای امنیت - توسعه مواجه است.^(۱۸) از این جهت جمهوری اسلامی ایران با بقیه کشورهای در حال توسعه تفاوت عمده‌ای ندارد. اما دوم به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی ایران با یک معمای دیگر در سیاست خارجی خود نیز مواجه است که دولت‌های عمدتاً سکولار در حال توسعه با آن مواجه نمی‌باشند و آن معمای آرمان‌های مذهبی - واقعیت‌های سکولار است. از این رو، زمانی می‌توان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را بهتر درک کرد که افزون بر مسائل و ملاحظات مادی (که سه معمای اول از این سنخ هستند)، به مسائل و ملاحظات ایدئولوژیک (که معمای چهارم از این سنخ است) نیز توجه نمود.

در نتیجه، تا زمانی که پارادوکس میان ملی - فراملی، ایرانی - اسلامی، منافع ملی - منافع اسلامی، منفعت ملت ایران - منفعت امت اسلام و مطلوبیت محوری - محدودیت محوری وجود داشته باشد، نمی‌توانیم به وضعیتی بهتر از آنچه اکنون در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران شاهد هستیم، امیدوار باشیم. به عبارت دیگر، پارادوکس وظیفه - نتیجه باید به نحوی مشخص و شفاف حل شود تا سیاست‌گذار خارجی بتواند در موقعیت‌های گوناگون با تشخیص بهترین‌ها تصمیم‌گیری نماید. تاکنون صاحب‌نظران سیاست خارجی جمهوری اسلامی با دوگانه انگاری ملی - فراملی، ایرانی - اسلامی یا منافع ملی - مصالح اسلامی بر این باور بوده‌اند که یکی باید به نفع دیگری به کنار زده شود. آیا راه حل دیگری وجود ندارد؟ آیا واقعاً چنانچه پنداشته شده اینها دوگانه‌هایی هستند غیر قابل جمع.

این نکته‌ای است که باید با استمداد از نظریه‌های علوم اجتماعی به‌ویژه رشته روابط بین‌الملل مورد بررسی و کنکاش قرار گیرد.

نگارنده بر این باور است که دوگانه‌انگاری ملی - اسلامی یا منافع ملی - مصالح اسلامی درست نیست و این دو در برخی موارد قابل جمع و البته در برخی موارد قابل جمع نیستند. سیاست‌گذار خارجی در جمهوری اسلامی ایران باید بتواند با توجه به شرایط و موقعیت به تصمیم‌گیری بپردازد. در صورت عدم تزامم میان این دو مقوله ملی و فراملی و قابل جمع بودن آنها که مشکلی وجود نخواهد داشت. اما در صورت تزامم، لزوماً باید یکی بر دیگری ترجیح داده شود که در اینجا باید سیاست‌گذار خارجی این تشخیص را بروز دهد. به نظر نگارنده، با مطالعه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در سال‌های گذشته می‌توان به این نتیجه رسید که دقیقاً به همین شکل عمل شده، هر چند به این واقعیت اعتراف نشده است.

نتیجه‌گیری

مطالعه، بررسی و نظریه‌پردازی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران امری حیاتی است. تصمیمات سیاست خارجی تأثیر مستقیم بر سرنوشت هر ایرانی دارد. در صورتی که این تصمیمات با شناخت کافی و به شیوه علمی صورت گیرد، مصالح کشور تأمین می‌گردد، و الا صدمات جبران‌ناپذیری بر کشور وارد می‌شود. وظیفه کارشناسان و اندیشمندان این است که با مطالعه علمی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران کمک نمایند. در این فصل بیان کردیم که شرایط سیستمی در درک سیاست خارجی کشورها از اهمیت به‌سزایی برخوردارند و درک سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشد. مطالعه علمی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با در نظر گرفتن محدودیت‌ها، فرصت‌ها و فشارها، امری ضروری می‌نماید.

یادداشت‌ها

۱. برای نمونه بنگرید به:

Michael Brecher, *The Foreign Policy System of Israel* (London and New York: Oxford University Press), pp.1-7.

۲. در مورد تأثیرات سیستمی بر رفتار و سیاست خارجی دولت‌ها از دو منبع زیر کمک گرفته‌ام:

Kenneth Waltz, *Theory of International Politics* (Reading, Mass.: Adison-Wesley, 1979), Chapters 4,5; and Richard Rosecrance, *International Politics: Peace and War* (New York: McGraw-Hill, 1973), Chapter 4.

۳. به‌طور عمده از منبع زیر استفاده برده‌ام:

Valerie Hudson & C. Vore, "Foreign Policy Analysis: Yesterday, Today, and Tomorrow", *Mershon International Studies Review*, 39 (1995).

4. James Rosenau, "Pre-theories and Theories of Foreign Policy", in *Approaches in Comparative and International Politics*, Edited by R. Barry Farrell (Northwestern University Press, 1966); Richard Snyder et al., *Decision-Making as an Approach to the Study of International Politics* (Princeton University Press, 1954); and Harold and Margaret Sprout, *Man-Milieu Relationship Hypotheses in the Context of International Politics* (Princeton University Press, 1956)

۵. روح‌الله رضضانی بر این باور است که سیاست خارجی ایران (قبل از انقلاب) به‌طور عمده از این منظر مورد مطالعه واقع شده است و کمتر به‌عنوان کشوری که دارای پویایی‌های مخصوص به خود در سیاست خارجی است و نیاز به مطالعه تئوریک مجزا دارد در نظر گرفته شده است. بنگرید به: روح‌الله رضضانی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه طیب، صص ۱۴-۱۳.

● سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: ...

۶. در این مورد بنگرید به: روح‌الله رمضانی، چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علیرضا طیب، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۰).

۷. جدا از برخی مقالات در مورد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، کتب زیر مورد بررسی نگارنده قرار گرفته است:

منوچهر محمدی، اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶)، بیژن ایزدی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱)، جواد منصوری، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، احمد بخشایشی اردستانی، اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (تهران: آوای نور، ۱۳۷۵)، انوشیروان احتشامی، سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، ترجمه مستقی و پوسنتین چی (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸)، نیکی کدی و مارک گازیوروسکی (گردآوردندگان)، نه شرقی، نه غربی، ترجمه متقی و کولایی (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹)، روح‌الله رمضانی، چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، پیشین، و محمود سریع‌القلم، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (تهران: ۱۳۷۹).

۸. برای تلاش‌های تئوریک در این زمینه بنگرید به: رمضانی، متبع سابق، محمود سریع‌القلم، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹)، و محمدرضا دهشیری، درآمدی بر نظریه سیاسی امام خمینی (تهران: ۱۳۷۹).

۹. در این مورد بنگرید به:

Fred Halliday, "The Middle East, the Great Powers, and the Cold War", in Y. Sayigh and A. Shlaim (eds.), *The Cold War and the Middle East* (Oxford: Clarendon Press, 1997), pp. 6-26.

۱۰. بنگرید به:

Milton Leitenberg and G. Steffer (eds.), *Great Power Intervention in the Middle East* (New York: Pergamon Press, 1979) and B. Korany and A. H. Dessouki, "The Global System and Arab Foreign Policies: The Primacy of Constraints", in Korany and Dessouki (eds.), *The*

Foreign Policies of Arab States (Boulder: Westview Press, 1984).

۱۱. روح‌الله رضوانی، چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، پیشین، صص. ۵۹-۶۱.

12. Shahram Chubin, "Iran", in Y. Sayigh and Shlaim (eds.), *The Cold War and the Middle East*, p. 248.

13. Mohammad Faour, *The Arab World after Desert Storm* (Washington: Institute of Peace, 1993), pp. 3-14.

۱۴. در مورد ویژگی‌های ساختاری نظام تک‌قطبی بنگرید به:

Birthe Hansen, *Unipolarity and the Middle East* (Richmond: Curzon, 2000), Chapter 4.

15. Mohammad Faour, *The Arab World after Desert Storm*, pp. 3-4.

۱۶. برای بحثی تفصیلی در این مورد بنگرید به: هادی نخعی، توافق و تزاخم منافع ملی و مصالح اسلامی (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۶).

۱۷. برای نمونه بنگرید به: رضوانی، چارچوبی تحلیلی برای... و بخشایشی، اصول سیاست... این تقسیم‌بندی به شکل مقاطع زمانی صورت گرفته است. می‌توان جهت‌گیری‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از ابتدا تاکنون را نیز به صورت تهاجمی، تدافعی، تعاملی یا بی‌سطح - محور، حفظ - محور، رشد - محور نیز تقسیم‌بندی نمود. نگارنده کل دوره سیاست خارجی جمهوری اسلامی را به دو مقطع مطلوبیت - محور و محدودیت - محور تقسیم نموده است.

۱۸. دسوکی و کورانی در فصل اول کتاب زیر به بررسی این سه معما پرداخته‌اند:

B. Korney et al., *The Foreign Policies of Arab States* (Westview Press, 1984).